موضوع: بررسی مساله معیار حقیقت و صدق

بدیهیات معیار حقیقت و صدق

بحث درباره معیار حقیقت و صدق در مورد تصدیقات و گزاره ها و قضایا بود. گفته شد باسابقه ترین و پرطرفدار ترین دیدگاه در این باره، بدیهیات را معیار حقیقت و صدق می داند. در این دیدگاه قضایا و تصدیقات نظری وقتی صادق می باشند که به گزاره های بدیهی و خصوصا اولیات منتهی می شوند. اگر حکم و تصدیقی مستند به بدیهیات شود نشان از حقیقت و صدق آن گزاره دارد، اما خود بدیهیات دیگر برای احراز صدق و حقیقت داشتن، خود معیار و بی نیاز از معیار هستند.

اشکال

در مورد این دیدگاه چند اشکال مطرح شده که لازم است مورد بررسی قرار گیرد. در یکی از این اشکالات گفته شده: اگر بدیهیات دارای ویژگی و معیاری برای صدق خود هستند، همان ویژگی معیار صدق خواهد بود، و اگر دارای چنین ویژگی نیستند، در این صورت معیار بودن آنها فاقد اعتبار معرفت شناختی خواهد بود. لورنس یکی از فلاسفه غربی در این باره گفته است: «مشکل اساسی این است که آیا خود موجه بودن بدیهیات و گزاره های پایه و بی نیازی آنها از موجه سازی، معیاری دارد یا بدون معیار است؟ اگر گفته شود این امر بودن معیار است در این صورت هر کس می تواند ادعا کند هر گزاره ای برای او بدیهی، پایه و خود موجه است. آشکار است که چنین واکنشی مردود است و باید پذیرفت که خود موجه نیز معیاری دارد. بدین ترتیب گزاره ای که دارای آن معیار است خود موجه است و گزاره ای که دارای آن معیار نیست خود موجه نیست. از این رو گزاره های خود موجه برای موجه بودن به استدلال نیاز دارند»[[1]](#footnote-1).

نظیر این اشکال را فخر الدین رازی در کتاب «المحصل» از طرف کسانی که بدیهیات را منکر شده اند مطرح کرده است. وی می گوید: «آنان به مخالفان خود می گویند یا شما به شبهات ما پاسخ می دهید یا پاسخ نمی دهید. در فرض اول بدیهیات نیز وابسته به استدلال می باشند، پس نظری هستند و نه بدیهی. و در فرض دوم که پاسخ ندهید، شبهات ما بدون پاسخ مانده و مانع از حصول یقین نسبت به بدیهیات می باشد. پس در هر دو فرض بدیهیات با اشکال مواجه می باشد»[[2]](#footnote-2).

ارزیابی و پاسخ

ویلیام آلستون از فلاسفه غربی در پاسخ اشکال لورنس گفته است: اولا ما به چنین موجه سازی ملزم نیستیم که برای بدیهیات توجیه و استدلالی ذکر کنیم، زیرا دلیلی بر آن وجود ندارد. و ثانیا موجه سازی آنها مستلزم تسلسل محال است، زیرا هر چه برای توجیه معیار بودن آنها بیان شود خود نیز به توجیه نیاز دارد و این رشته هم پایانی نخواهد داشت.[[3]](#footnote-3)

توضیح پاسخ اول وی این است که توجیه و استدلال در جایی لازم است که انسان به چیزی یقین ندارد و تصدیق آن برایش روشن نیست. اما اگر در جایی معرفت یقینی برای ما حاصل باشد و تردیدی در آن نباشد، توجیه و استدلال چه ضرورتی دارد، و لذا دلیلی بر بیان وجه نیست .

توضیح پاسخ دوم وی این است که بر فرض که بخواهیم برای توجیه این گزاره ها مطالبی را ذکر کنیم، در این صورت باید برای آن توجیهی که ذکر کرده ایم نیز باز توجیه دیگری ذکر کنیم و چون این رشته پایانی ندارد، به این معنا است که ما به هیچ معرفتی دست نخواهیم یافت. ممکن است بگویید مستشکل هم همین شکاکیت را مورد نظر دارد، در این صورت می گوییم لازمه این سخن این است که این فرد شبهه خود را مطرح نکند، زیرا همین شبهه نیز خود یک گزاره است. لازمه اینکه کسی بگوید همه گزاره ها نیازمند توجیه است این است که سکوت کند، زیرا هر حکمی ثابت کند باید اجتماع نقیضین را محال بداند و الا نقطه مقابل حرف خود را هم صادق می داند و لذا نمی تواند شبهه خویش را القا کند.

در مورد اشکالی که فخر رازی نقل کرده، محقق طوسی در پاسخ گفته است: اولا: پاسخ ندادن به شبهاتی که در مورد اولیات مطرح شده است دلیل بر وارد بودن شبهه نیست، زیرا با وجود جزم به اولیات چنین شبهاتی بر عقل های سلیم تاثیر نخواهد داشت. ثانیا: وجه پاسخ ندادن به این شبهات این است که پاسخ دادن به شبهه آن گاه صورت می گیرد که طرفین روی یکسری مبادی اتفاق نظر داشته باشند و الا بحث به جایی نمی رسد. ثالثا اولیات به دفاع از طریق بینات نیاز ندارند. ایشان می فرماید اینکه پاسخ نمی دهیم به این خاطر نیست که پاسخی نداریم بلکه جزم به اولیات سر جای خود باقی است و هر چه شما شبهه کنید تاثیری ندارد.

در توضیح باید دید ادراک و تصدیق بدیهی چگونه است؟ شاخص و ویژگی بدیهی این است که برای پذیرفتن و تصدیق آن نیازی به تفکر و نظر ندارد. وجه این امر نیز واضح و روشن بودن آن قضیه است. فرض کنید چشم ما سالم است و جسمی در مقابل ما قرار دارد و همه شرایط دیدن از قبیل نور و فاصله و عدم مانع وجود دارد. در این صورت دیدن بدون هیچ گونه وسیله ای که آنجا را روشن است انجام می گیرد. بله اگر آنجا تاریک باشد، دیدن نیاز به وسیله ای دارد تا آنجا را روشن است. استدلال هم همین گونه نقش وسیله روشن کننده را دارد و لذا در جایی که مساله روشن است و ابهامی در آن نیست، نیازی به دلیل و استدلالی نیست.

مثال دیگر: انسان به خودش علم و آگاهی اجمالی دارد. حال اگر کسی به او بگوید: علم متفرع بر دوگانگی عالم و معلوم است در حالی که در علم تو به خودت یگانگی وجود دارد و علم نخواهد بود. اگر این فرد و لو نتواند به این شبهه را پاسخ دهد، اما آن را نمی پذیرد زیرا برایش مثل روز روشن است که به خود علم دارد. این را در منطق شبهه در مقابل بدیهی گویند.

علاوه بر اینکه کسی که در مورد بدیهیات تردید ایجاد می کند، قابلیت گفتگو را ندارد زیرا بین او و دیگری مبنای ثابتی وجود ندارد، این مانند آن است که دو نفری که می خواهد با هم مسابقه دهند، باید یک معیارهای مشترکی مانند زمان، مکان مسابقه، خط پایان و غیره را بپذیرند و بر سر آنها توافق داشته باشند و الا هیچ گاه مسابقه شکل نمی گیرد.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر، ص 185- 187 به نقل از چند منبع از جمله لورنس بن جول [↑](#footnote-ref-1)
2. المحصل، فخرالدین رازی، ص 53- 54 [↑](#footnote-ref-2)
3. پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر، ص 188- 189 [↑](#footnote-ref-3)